

نقش مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک در تبیین قتل هدفمند (با تأکید بر تأثیرات این مکتب در توجیه قتل‌های هدفمند دانشمندان هسته‌ای)

بهاء‌الدین علیاری تبریزی^۱

چکیده

جهان در یک سده اخیر شاهد تحقق اصول و قواعد تعهدآور بین‌المللی متضمن حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی بوده است. یکی از این تضمینات بنیادین، منع مبادرت به قتل‌های فراقانونی (قتل هدفمند) است؛ اما در چند دهه اخیر، ایالات متحده و رژیم غاصب صهیونیستی با نقض تعهدات بین‌المللی خود، به کرات مرتکب قتل هدفمند به اشکال مختلف شده‌اند که از نمونه‌های جدید این اقدام تروریستی، به شهادت رساندن سپهبد سلیمانی و شهید فخری‌زاده (محقق علوم هسته‌ای) است. نوشتار حاضر درصدد تحلیل مبانی ای است که رویکرد فراقضایی مزبور به لحاظ نظری و عملی متکی به آن است. با عنایت به این‌که مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک، تحصیل منفعت در چهارچوب قدرت را به هر شکل آن جایز می‌داند؛ لذا به تعهدات بین‌المللی پایبندی نداشته و عملاً حقوق بین‌الملل را

تحقیق و آن را طفیل سیاست بین‌الملل می‌شمارد. از این رو با مشاهده سنخیت و وحدت ایده (کسب قدرت) فی‌مابین آن‌ها، می‌توان گفت که قتل هدفمند از باب اقناع و مشروعیت، مقوم بر این مکتب و از منظر عملی، از نمودهای کریمه آن است؛ به طوری که در جهان معاصر به عنوان دستاویزی قدرتمند برای تحقق منویات طرفداران این مکتب، ظهور عینی دارد.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، حقوق بشردوستانه بین‌المللی، قتل هدفمند، مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک.



مقدمه

قتل هدفمند^۱ یا ترور سیاسی، به عنوان دستاویزی فراقانونی از گذشته‌های دور برای تحقق اهداف سیاسی معمول بوده است. از اعصار پیشین تاکنون، برخی دولت‌ها برای حذف فیزیکی رهبران، مقامات عالی‌رتبه و فرماندهان و نخبگان کشورهای دیگر، از حربه ترور سیاسی استفاده کرده و در توجیه این اقدامات، «پیشبرد یا دفاع از منافع حاکمیت یا تضمین مصالح عامه» را مستمسک اقدام خود قرار داده‌اند، بدون این‌که برای تحکیم و تثبیت ادعای خویش، خود را به رعایت اصول اخلاقی و حقوقی از جمله تشکیل دادگاه صالح و طی مراحل دادرسی عادلانه برای صدور حکم ملزم بدانند.

امثال قتل‌های هدفمند در جهان بسیار است، ولی نقطه اشتراک همه آن‌ها، فراقانونی بودن و نشأت گرفته از اراده‌ای اقتدارگرایانه و جاه‌طلبانه است، اما آنچه در این میان از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد، شناخت اصول و مبانی نظری است که طرفداران قتل‌های هدفمند برای توجیه منافع و مصالح مورد ادعای خود اظهار می‌دارند. اصولاً هر فعلی که در ادوار گوناگون به کرات انجام شده و به تدریج جنبه رویه‌ای (هرچند متعارض با اصول اخلاقی و حقوقی) گرفته، لاجرم باید از تعالیمی نشأت گرفته و مقوم بر آن باشد. حال، پژوهش حاضر که تحقیقی میان رشته‌ای (فی مابین رشته حقوق بین‌الملل از یک‌سو و علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از جانب دیگر) می‌باشد، درصدد تدقیق درباره اندیشه‌ها و مبانی مقومی است که چنین اعمال و هنجارهای مخمل کلیه تضمینات حقوق بشری و امنیت جهانی را به زعم خویش، مشروع، حقوقی و ضروری جلوه می‌دهد. تفکراتی که به جهت حفظ منافع و هم‌چنین تأمین سلطه (هژمونی)^۲ سیاسی و نظامی خود، حتی کشتار اندیشمندان سایر کشورها را نیز حق خود قلمداد نموده و در عین حال، خود را پشت نقاب طرفداری از حقوق بشر و ضرورت‌های جامعه بین‌المللی مخفی می‌سازد. یکی از مکاتب فلسفی علوم سیاسی مطرح در باب کسب قدرت و حفظ تفوق آن، «مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک»^۳ است. مکتب مذکور به جهت قرابت موضوعی با مباحث روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل، در تقابل با ایده‌آلیسم^۴ (آرمان‌گرایی) در عرصه مناسبات بین‌المللی قرار دارد.

1. Targeted Killing
2. Hegemonie
3. Classic Political Realism
4. Idealism



«هانس جی مورگنتا»^۱ که به پدر رئالیسم سیاسی در دوران معاصر معروف است، مکتب رئالیسم سیاسی سنتی را چنین تعریف می‌کند: «منفعت تعریف شده در چهارچوب قدرت، نشان و شالوده رئالیسم سیاسی کلاسیک است.» (میرمحمدی، ۱۳۸۹، ۱۳۵)

تعالیم این مکتب ریشه در افکار نظریه‌پردازان تفوق‌خواهی چون «توسیدید»^۲، «چانکایا یا کایوتیلیا»^۳، «نیکولا ماکیاولی»^۴ و «توماس هابز»^۵ دارد؛ لذا از این‌رو توانسته است نقش خود را در حوزه‌های علمی چون سیاست، اقتصاد، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل برای حفظ برتری قدرت جهت تأمین منفعت، به‌ویژه در مغرب زمین بسیار پررنگ سازد. در سطور پیش‌رو، ضمن توضیحی مختصر در خصوص مفهوم و وضعیت حقوقی قتل هدفمند در اصول و مبانی حقوق بین‌الملل، مفهوم و پیشینه مکتب رئالیسم سیاسی (کلاسیک) نیز تحلیل و به پرسش‌های زیر پاسخ داده خواهد شد:

۱. مناسبات بین مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک با قتل هدفمند چیست؟
 ۲. مکتب مذکور چه درجه‌ای از اعتبار و جاهت برای قتل هدفمند قائل است؟
 ۳. آیا قتل هدفمند ابزاری نوین برای تحقق منویات طرفداران مکتب مذکور می‌باشد یا خیر؟
- با عنایت به این‌که مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک، کسب قدرت و تحصیل منفعت را بنیان تعالیم خود می‌داند، لذا به‌نظر می‌رسد این مکتب، دارای اتحاد هدف و غایت با قتل هدفمند باشد؛ از این‌رو تدقیق در خصوص تعاملات فی‌مابین آن‌ها، هدف این پژوهش است.

۱. مفهوم قتل هدفمند و جایگاه آن در اصول و قواعد حقوق بین‌الملل

الف) مفهوم قتل هدفمند

قتل هدفمند، قتلی فراقانونی و عمدی است که می‌تواند از سوی دولت و هواداران آن یا از طریق اشخاص، نهادها یا گروه‌های غیردولتی انجام شود. ویژگی مهم این قتل عمد انتخابی، عدم طی مراحل محاکمات قضایی و صدور حکم از دادگاه صالح است که موجب می‌شود این اقدام با قواعد

1. Hans, j. Morgenthau (1904-1980)

2. Thucydides (460-400 BC)

3. Chana Kya – Kau tilya (375-283 BC)

4. Niccolo Machiavelli (1469-1527)

5. Thomas Hobbes (1588-1679)



و اصول حقوق کیفری و موازین مندرج در اسناد بین المللی متضمن حقوق بشر، در تعارض آشکار باشد. (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۱۹)

اگر چه قتل هدفمند از گذشته های دور انجام می شده، ولی این قتل به مثابه قتل انتخابی فراسرزمینی، از اواسط قرن بیستم با ترور «کنت فولک برنادت»، میانجی ارشد سازمان ملل متحد در فلسطین در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۸ توسط شبه نظامیان صهیونیستی افراطی، ترور «سمیره موسی» در سال ۱۹۵۲ و «سمیرنجیب» از دانشمندان هسته ای مصر در سال ۱۹۶۷ توسط عوامل رژیم صهیونیستی، در سطح محدودی به وقوع پیوست؛ لیکن پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در گستره وسیع تر و عمدتاً به صورت فراسرزمینی، صورت پذیرفته و به طور عام وارد ادبیات حقوق بین الملل و روابط بین الملل شده است. (همان: ۱۹)

«نیلز ملزر»^۱ در کتاب خود با عنوان «قتل هدفمند در حقوق بین الملل»، قتل هدفمند را چنین تعریف می کند: «قتل هدفمند به استفاده از ابزار کشنده، از روی قصد و اراده قبلی و با تفکر برای قتل انفرادی افراد منتخب، معطوف است که مورد حمایت حقوق بین الملل هستند و دیگر این که قربانیان نیز قبل از هدف گیری، محاکمه نشده اند.» (Melzer, 2008: 5)

در این تعریف، پردازش به عنصر مهم (یعنی عامل) که همان دولت یا نیروهای تحت کنترل و هدایت آن می باشد، مغفول مانده است. اخیراً، اصطلاح قتل هدفمند به عملیاتی اطلاق می شود که در آن، افراد به صورت عامدانه، توسط نیروهای دولتی یا افراد وابسته به آن به قتل می رسند و فرد خاصی را نمی توان به اتهام ارتکاب این عمل محاکمه کرد. با وجود این که در دکترین حقوق بین الملل، در خصوص تعریف قتل هدفمند، اجماعی وجود ندارد، ولی می توان به وجود چند عنصر اساسی در آن، از جمله: «قتل عامدانه با قصد و نیت قبلی، انجام توسط دولت یا عوامل دولتی، قتل افراد نظامی یا غیرنظامی، عدم طی فرآیند دادرسی و محاکمه عادلانه، استفاده از ابزار آلات و ادوات جنگی مرگبار و نیز عدم محاکمه عاملان قتل اشاره نمود. (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۲۰)

ب) جایگاه قتل هدفمند در اصول و مبانی حقوق بین الملل

با عنایت به این که در حقوق بین الملل عرفی و موضوعه، هیچ اشاره ای به مبحث قتل هدفمند یا ترور سیاسی نشده است؛ به طوری که با ملاحظه کنوانسیون های لاهه (۱۹۰۷)، منشور ملل متحد

1. Nils Melzer



(۱۹۴۵)، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی آن (۱۹۷۷) و نیز اساس‌نامه دیوان بین‌المللی کیفری (۱۹۹۸)، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ تصریحی بر عنوانیت یا وجاهت آن نشده است. از طرفی با امعان نظر در اسناد متضمن حقوق بشر جهانی از جمله ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ و بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ و هم‌چنین سایر اسناد بین‌المللی حقوق بشر منطقه‌ای مانند بند ۱ و ۲ ماده ۸ عهدنامه آمریکایی حقوق بشر (سن خوزه) مصوب ۱۹۶۹، بند ۱ ماده ۷ و ۲۶ منشور آفریقایی حقوق بشر و خلق‌ها (بانجول) مصوب ۱۹۸۱ و بند ۵ ماده ۱۹ و ۲۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب ۱۹۹۰ که اشعار می‌دارد: «هرکس حق دارد با مساوات کامل توسط دادگاه مستقل و بی‌طرف به‌طور منصفانه و علنی محاکمه شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او با هر اتهام جزایی که متوجه وی شده است، اتخاذ تصمیم می‌نماید»، آشکار می‌شود که قتل یا ترور سیاسی که به‌صورت هدفمند انجام می‌پذیرد، با کلیه تضمینات مندرج در اسناد بین‌المللی مذکور که ذاتاً هر فرد باید از آن به جهت کرامت و حیثیت ذاتی بهره‌مند باشد، در تعارض است. حال با شناخت این نکته مهم که قتل هدفمند هیچ جایگاهی به جهت اعتبار و وجاهت در اسناد بین‌المللی متضمن حقوق بشر و اصول و قواعد حقوق بین‌الملل ندارد؛ لذا در این مقال، باید درصدد شناسایی مبانی نظری بود که در حوزه فلسفه سیاسی می‌تواند مقوم و توجیه‌کننده قتل هدفمند باشد. چون مکتب رئالیسم سیاسی به‌طور کلی و شکل کلاسیک آن به‌صورت اخص، در پی کسب قدرت و سلطه جهت تأمین منافع حامیان، به هر نحو ممکن است. حال به‌نظر می‌رسد که تحلیل قتل هدفمند در تعالیم این مکتب، ما را به فهم مبانی ایجابی این‌گونه افعال در اندیشه طرفداران آن نائل می‌سازد؛ لذا نخست، مفهوم رئالیسم سیاسی، تاریخچه، اوصاف و اصول آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. مفهوم، تاریخچه، اوصاف و اصول رئالیسم سیاسی کلاسیک

الف) مفهوم رئالیسم سیاسی

این اصطلاح از دو واژه «رئالیسم» به معنای واقع‌گرایی و «سیاسی» ترکیب یافته است. رئالیسم سیاسی یک نظریه در فلسفه سیاسی است که برای توضیح و مدل‌سازی و شرح روابط سیاسی تلاش

می‌کند. (Political realism, Wikipedia)



مکتب رئالیسم سیاسی، در واقع نه یک مکتب فلسفی حقوق بین الملل، بلکه یک مکتب در سیاست بین الملل و روابط بین الملل می باشد که در برابر آرمان گرایی قرار دارد. «هابز» معتقد است: «زور و نیرنگ، دو اصل رئالیسم و قانون مداری و مشروعیت، دو اصل ایده آلیسم هستند.» (Klarevas, 2004: 2) «توسیدید» به عنوان یک رئالیست سیاسی سنتی در کتاب «تاریخ جنگ های پلوپونزی»^۱، در خصوص تبیین دیدگاه رئالیستی می نویسد: «سیاست بین الملل ریشه در سرشت سیری ناپذیر انسان در نزاع بر سر قدرت دارد. عدالت و قانون در جامعه جایگاهی ندارند یا دور از دسترس هستند.» (Baylis, 2005: 15) «ماکیاولی» نیز در تشریح نگرش مکتب رئالیسم سیاسی در کتاب «شهریار» خود می نویسد: «رئالیسم سیاسی اصولی را می پذیرد که تنها تابع سیاست باشد.» (همان: ۱۶)

برخی متفکران معتقدند: «رئالیسم سیاسی، به عنوان یک مکتب فکری مبتنی بر «سیاست قدرت» (Power-Politics) است. رئالیسم سیاسی، مسلماً از زمانی که ماکیاولی این موضوع را مورد توجه قرار داد، هم بر اندیشه آکادمیک مربوط به روابط بین الملل و هم بر تصورات سیاست گذاران و دیپلمات ها حاکم بوده است. برخی طرفداران این رهیافت، مدعی هستند که چون میل به قدرت و کسب منفعت، ذاتی طبیعت انسان است، لذا نظام دولتی نیز پیامد منطقی و در عین حال انعکاسی از آن است.» (ایوانز-نونام: ۱۳۸۱، ۷۰۴)

«مارتین گریفیثس»^۲ در کتاب «دانش نامه روابط بین الملل و سیاست جهان» می نویسد: «واقع گرایی سیاسی به مثابه نظریه ای بدبینانه و دوراندیشانه، رفتار دولت را برخاسته از سرشت انسانی معیوب رهبران با پیش دستی جویی ناخوشایندی می داند که نظام بین الملل اقتدارگریز، آن را تحمیل می کند. حرص خودخواهانه بشر برای قدرت یا نیاز به انباشته ساختن امکانات برای ایمن بودن در جهانی که بر خودیاری (self help) پایه دارد، توالی ظاهراً پایان ناپذیر جنگ و فتوحات را توضیح می دهد.» (گریفیثس، ۱۳۸۸: ۱۰۱۸)

«مک لین»، استاد علوم سیاسی اسکاتلندی تبار نیز معتقد است: «واقع گرایی سیاسی بر جنبه رقابتی و کشمکش روابط بین الملل متمرکز است. اندیشه موازنه قوا، یکی از پایدارترین ابزارهای تحلیل واقع گرایی و برقرارکننده ارتباط میان مطالعه سیاست قدرتمندانه به طور عام و تحلیل روابط نظامی در مطالعات استراتژیک به طور خاص است.» (مک لین، ۱۳۸۷: ۸۱۲)



1. Peloponnesian wars
2. Martin Griffiths (1951)

«گلیپین» از رنالیست‌های سیاسی می‌گوید: «رنالیسم چند ویژگی برای حیات بین‌الملل دارد: اولاً، بنیان روابط بین‌الملل بر نزاع و جنگ است؛ ثانیاً، قدرت و امنیت، نخستین انگیزه‌های انسان در زندگی سیاسی است.» (scott, 1994:2)

«ریمون آرون» نیز در تأیید سخن گلیپین می‌گوید: «در روابط بین‌الملل، اعمال زور از خصوصیت عادی آن است.» (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵: ۱۳) در مکتب رنالیسم سیاسی سنتی، انسان موجودی شرور و سودجو معرفی می‌شود که در پی امنیت و منفعت خویش است؛ دولت‌ها نیز همانند انسان، امنیت و منفعت طلب هستند. (میرمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۲۹) از این‌رو است که در رنالیسم سیاسی کلاسیک، اعتقادی بر اخلاق و عدالت وجود ندارد.» (همان: ۱۴۲)

ب) تاریخچه رنالیسم سیاسی سنتی

مکتب رنالیسم سیاسی همانند سایر مکاتب در علوم گوناگون، حاصل اندیشه‌ها و تراوشات ذهنی اظهارکنندگان آن در سیر تاریخی تکوین و تحول خود است. از این‌رو برای درک هدف و چرایی تکوین آن، باید نظرات نظریه‌پردازانی که موجب ظهور چنین مکتبی شده‌اند را مورد مذاقه قرار داد. بنابر نظر محققان، نخستین نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار این مکتب، «توسیدید» (۴۶۰-۴۰۰ ق.م)، مورخ یونانی و نویسنده «تاریخ جنگ‌های پلوپونزی» است. او در این کتاب، درباره سرشت انسان سخن گفته و به مطالعه طبیعت آدمی و رفتارهای ستیزه‌جویانه او می‌پردازد. وی معتقد است که امپراتور نباید منافع خود را فدای عدالت کند. (Boucher, 1998:69)

«جانکایا یا کایوتیلیا»، فیلسوف و مشاور امپراتوری «مائوریا»^۱ در کتاب «ارته شاستره»^۲ که فیلسوفان علوم سیاسی آن را با کتاب «شهریار»^۳ ماکیاولی مقایسه می‌کنند، در باب مزیت قدرت‌گرایی، می‌نویسد: «درجه بالای قدرت، باعث تفوق بر دیگران و درجه پایین آن موجب زیردست شدن است و قدرت برابر، برابری می‌آورد.» (Rourke, 2001:17)

«نیکولاس ماکیاولی»، فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی هم در کتاب «شهریار»^۳ خود، خویش را یک رنالیست می‌شمارد. از نظر او، حاکم باید اصولی را در سیاست و اداره کشور بپذیرد و آخرین هنرنمایی در رهبری کشور، سازگار ساختن کشور با تغییر شکل قدرت در جهان سیاست است. (Baylis & Steve, 2005: 166)

1. Maury an Empire
2. Artha Shastra
3. The Prince



ماکیاولی در برابر پرسشی که آیا باید انسان را دوست داشته باشند یا از او بترسند؟ می گوید: «اگر بتواند هر دو را داشته باشد، خوب است، ولی اگر بنا بر انتخاب باشد، از انسان بترسند، بهتر است. ترساندن نیز به زور نیاز دارد.» (مالوری، ۱۳۸۳: ۸۲)

«توماس هابز»، فیلسوف انگلیسی نیز در کتاب مشهور خود به نام «لویاتان»، با تأکید بر دولت محوری که زیربنای فکری او را تشکیل می دهد، در خصوص واقع گرایی در جهان معتقد است: «... اساس روابط انسان ها بر جنگ است و هر انسانی، گرگ انسان دیگر است...» (تقیب زاده، ۱۳۷۲: ۴۱۶)

«هانس مورگنتا» (۱۹۸۰-۱۹۰۴)، از رئالیست های سیاسی کلاسیک معاصر که در بدبینی نسبت به سرشت انسان از افکار یک کشیش پروتستان به نام «رینهلد نیپور» تأثیر پذیرفته، معتقد است: «با بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت، میل به گناه در ذات انسان ریشه دوانده است؛ انسان موجود قانعی نیست، بلکه زیاده طلب و خواهان جلوس بر تخت خداوندی می باشد.» (همان: ۴۱۸)

مورگنتا، مکانیزم فهم سیاست بین الملل را منفعت تعریف شده در چهارچوب قدرت می داند. (میرمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۸)

مورگنتا و ریمنون آرون، فیلسوف و مفسر سیاسی فرانسوی، به عنوان مشهورترین رئالیست های سیاسی پس از جنگ جهانی دوم هستند که دیدگاه های خویش را برای یافتن راه های جلوگیری از جنگ و در همان حال، به عنوان واکنشی در مقابل نظریه آرمان گرایی حاکم بر دنیای بین دو جنگ جهانی مطرح کردند. از دیدگاه آنان، مؤثرترین حربه ای که رئالیسم در تضعیف ایده آلیسم به کار بست، آن بود که بینش های آرمان گرایانه در روابط انسانی و سیاسی نتوانست از شعله ور شدن آتش جنگ جهانی دوم جلوگیری کند. (تقیب زاده، ۱۳۷۲: ۴۱۴)

صف آراییی واقع گرایان در برابر آرمان گرایان به این نتیجه انجامید که دیدگاه های آنان در حیات سیاسی بین المللی پسا جنگ جهانی دوم، اندیشه ای برتر به شمار می آید، چرا که توانسته بیش از نیم قرن پارادایم غالب خود را در روابط بین الملل حفظ نماید. (klarevas, 2004: 2)

به عبارت دیگر در جهان پس از تشکیل سازمان ملل برای ادامه حیات سیاسی، دو مسیر تئوریک وجود داشت: یکی، مسیر رئالیسم و دیگری، جاده ایده آلیسم. راه اول، مسافران بیشتری نسبت به جاده دوم داشت، ولی با اتمام جنگ سرد، تردید پیمودن راه در هریک از این دو مسیر بیشتر شد. از این رو می توان گفت که همواره این دو مسیر در یک صد سال اخیر هم چنان به رقابت با هم پرداخته اند. (Rourke, 2001: 15)



پ) اوصاف رئالیسم سیاسی

۱. دولت محوری

از نقطه نظر رئالیست‌ها، نمایندگان اولیه سیاست بین‌الملل، دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های قدرتمند هستند. بر این اساس، بازیگران ضعیف‌تر بین‌المللی و هم‌چنین تابعان غیردولتی، در معادلات بین‌المللی نقش محوری ندارند. «دولت محوری»، ریشه در افکار «هابز» دارد؛ زیرا او معتقد بود که تنها دولت‌ها، بازیگران واقعی صحنه بین‌المللی هستند. هابز معتقد است که فقط لویاتان (غول دولت) می‌تواند در صحنه بین‌المللی که زور بر آن حکمفرماست، نقش آفرینی کند. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲، ۴۱۷)

۲. قدرت محوری

بر اساس این نظریه، برای تعقیب منافع باید از بالاترین توانایی‌های نظامی و قدرت برخوردار بود. در عرصه سیاست داخلی و بین‌المللی، قدرت، عنصر تعیین‌کننده در چگونگی هر رابطه‌ای است. این نظریه، ریشه در افکار «ماکیاولی» دارد که انسان را موجودی قدرت‌طلب می‌داند. از نظر او، جنگ و ستیز، جزئی از زندگی و طبیعت آدمی است که البته ریشه در هوی و هوس و جاه‌طلبی‌های انسان دارد. این میل سیری‌ناپذیر، همواره درصدد است که از طریق جنگ، دیگران را از صحنه خارج کرده و مطیع خود سازد. این میل سیری‌ناپذیر لاینقطع، برای خود مرزی نمی‌شناسد. (همان: ۴۱۶)

۳. یک‌جانبه‌گرایی

از منظر رئالیست‌ها، دولت‌ها به نحوی (از لحاظ کمیت و کیفیت) که خود می‌پسندند، به تعقیب منافع ملی خویش می‌پردازند و حیاتی‌ترین بحث برای آنان، تأمین امنیت ملی است. بدین دلیل است که رئالیست‌ها برای این منظور، اقدامات نظامی خود را توجیه می‌کنند.

۴. آنارشیزم در سیاست بین‌الملل

واقع‌گرایان معتقدند که برخلاف سیاست داخلی، بر سیاست بین‌المللی، آنارشی و هرج و مرج، حاکم و مستولی است. (Guzzini, 1998:42-43)

۵. توازن قوا

ابتکار طرح این دیدگاه یعنی «موازنه قوا» به «امر دو و اتل»^۱، استاد حقوق بین‌الملل سویسی، منتسب است. به نظر وی چنانچه دولتی از قدرت گرفتن دولتی دیگر، احساس خطر کند، حق دارد

1. Emer de Vattel (1714-1767)



به منظور جلوگیری از تجاوز آن دولت، به جنگ با دولت قدرت طلب بپردازد. این دیدگاه، بنیان نظریه توازن قوا را شکل داد. هر چند که طرح این نظریه، خود محصول «اصل موازنه سیاسی» در اروپا است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵، ۴۳) که می توان اصل مذکور را نیز، از نتایج انعقاد معاهدات صلح وستفالی^۱ دانست.

۶. بدینی نسبت به سرشت انسان

از نظرگاه «مورگنتا»: «انسان واقعی ترکیبی است از انسان اقتصادی، انسان سیاسی، انسان اخلاقی و انسان مذهبی. انسان صرفاً اقتصادی، فردی طماع و منفعت طلب است. انسان صرفاً سیاسی، حیوانی وحشی است، زیرا فاقد محدودیت های اخلاقی است. انسان صرفاً اخلاقی، احمق است، زیرا از هر نوع دوراندیشی و حزم، به دور است و انسان صرفاً مذهبی، قدیس است، زیرا او فاقد تمایلات دنیوی و مادی است.» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۴ و ۲۵)

ت) اصول شش گانه رئالیسم سیاسی کلاسیک

«هانس جی مورگنتا» که به پدر علم سیاست خارجی در نیمه دوم قرن بیستم مشهور است و از او به عنوان بنیان گذار رئالیسم در روابط بین الملل یاد می شود، (میر محمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۷) در کتاب «سیاست میان ملت ها»^۲، شش اصل را برای معرفی مکتب رئالیسم سنتی به شرح زیر ذکر می کند:

۱. در سیاست، همانند جامعه، به طور کلی یک سلسله قوانین عینی وجود دارد که ریشه در سرشت بشر دارد و مبارزه با آن ها کاری عبث است؛

۲. مفهوم منفعت در چهارچوب قدرت، یک مقوله عینی است که اعتباری جهانی دارد، ولی مفهومی قطعی و مطلق نیست. مفهوم منافع در چهارچوب قدرت است که ما را از افراط در اخلاق و عدالت دور می کند؛

۳. اهداف سیاست خارجی باید بر حسب منافع ملی و منافع ملی بر حسب قدرت تعریف شوند. از این رو دولت مردان رئالیست بر اساس منافع ملی و در چهارچوب قدرت، اندیشه و رفتار می کنند، زیرا از دیدگاه آنان، مبانی رئالیسم سیاسی در باب سیاست بین الملل در مقابل انگیزه ها و اولویت های ایدئولوژیک موضع می گیرد؛

1. Westphalia Treaties (1648)

2. Politic among nations (1948)



۴. در واقع‌گرایی سیاسی، آنچه فضیلت است، سیاست و دوراندیشی است. از این‌رو، توجهی به اخلاق و عدالت نداشته و منبع الزام در حقوق و روابط بین‌الملل، موازنه منافع دولت‌هاست؛
۵. حقوق بین‌الملل، حاصل جمع منافع دول قدرتمند و قواعد مشترک بین دولت‌هاست. اگرچه ساختار حقوق بین‌الملل بر برابری و تساوی حاکمیت همه دولت‌ها استوار است (بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد)، اما واقعیت سیاست بین‌الملل بر عدم برابری دولت‌ها بنا شده و چند دولت، «ابرقدرت» نامیده می‌شوند. یعنی آن‌هایی که عضو دائم شورای امنیت هستند و حق وتو دارند. (بند ۱ ماده ۲۳ منشور ملل متحد) [تعارض در موازین منشور]؛
۶. از منظر واقع‌گرای سیاسی، منافع، معیاری همیشگی برای داوری در مورد رفتار سیاسی و هدایت آن است. (میرمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۴)

۳. قتل هدفمند از منظر رئالیسم سیاسی کلاسیک

در سطور پیشین یادآوری شد که قتل هدفمند هیچ جایگاه، و جاهت و اعتباری در متون حقوق بین‌الملل کیفری و اسناد بین‌المللی متضمن حقوق بشر ندارد و با مفاهیم حقوق بشری مندرج در اسناد اخیر که دولت‌ها به رعایت آن‌ها متعهد می‌باشند، در تعارض آشکار است، لیکن با وجود تضاد مبرهن بین تعهدات بین‌المللی کشورها و این فعل غیرانسانی و فراقانونی، برخی کشورها با نقض الزامات بین‌المللی خویش، به ارتکاب مکرر آن مبادرت می‌نمایند. در این بخش، به منظور بررسی تعاملات بین قتل هدفمند و مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک، ناگزیر به تحلیل آن از منظر مبانی نظری و عملی هستیم.

الف) مبانی نظری و مقوم قتل هدفمند

از منظر اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، قتل هدفمند، فعلی فراقانونی و ناقض معاهدات عام حقوق بین‌الملل می‌باشد که دولت‌ها ملزم به رعایت آن‌ها هستند؛ ولی در مقابل، از نظر واقع‌گرایان سیاسی، این‌که دولت‌ها تعهد کامل به قواعد حقوق بین‌الملل دارند، امری یاوه و مهممل است. (Baylis & Steve: 2005 360)

این نگرش، نخستین نقطه اشتراک نظری بین طرفداران قتل هدفمند و حامیان مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک است. حقوق‌دانان «انگلساکسون» معتقدند که اصولاً حقوق بین‌الملل جزئی از علم روابط بین‌الملل که خود شاخه‌ای از علوم سیاسی است، می‌باشد. در نتیجه، موجودیت حقوق بین‌الملل مشروط به آن است که به عنوان عامل متمایز و نه انحصاری روابط بین‌الملل، در خدمت

سیاست باشد. (Quoc dinh, 1994: 81)



با توجه به این بینش که حقوق بین الملل را ابزار تحقق اهداف سیاست بین الملل می داند و از سویی دیگر، سیاست بین الملل در رابطه مستقیم با خط مشی های حکومتی است که خود معلول رژیم های سیاسی، سیاست های حزبی و سیاست رهبران کشورهاست، پس حالت ثابت و دائمی نداشته و همواره در حال تغییر خواهد بود؛ لذا این گونه تغییرات که موجب تغییر رویکرد یک یا چند دولت نسبت به موضوعات حقوق بین الملل می شود، عملاً با «اصل دوام تعهدات بین المللی» کشورهای در تعارض است. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵: ۵)

«مورگنتا» هم معتقد است که: «معاهدات بین المللی ناپایدارند.» (همان: ۱۳) این برداشت از تعهدات کشورها نیز با قواعد حقوق بین الملل مندرج در اسناد بین المللی (که ناشی از تحقق توازن و تعادل میان اصول حقوق طبیعی و اراده گرایی می باشد) در تضاد است که باید موجبات الزام و تبعیت از آن ها را برای کشورها فراهم کند.

«رایت» محقق و رئالیست آمریکایی معتقد است: «حقوق بین الملل از نظر عملی و اجرایی و نه از نظر علمی، تابع سیاست بین الملل است.» «شوارزنبگر»،^۱ حقوقدان رئالیست انگلیسی نیز در تأیید دیدگاه فوق می گوید: «وظیفه اصلی حقوق بین الملل، کمک به حفظ برتری زور و سلسله مراتبی است که بر پایه قدرت استقرار یافته است.» (همان: ۵) چنین تفکری عملاً موجبات اضمحلال ارزش و اعتبار قواعد حقوق بین الملل را در پی دارد؛ چرا که در این رویکرد، اعتبار و وجهت مقررات حقوق بین الملل منوط به تأمین منافع و مصالح دول قدرتمند خواهد بود. از طرفداران این رویکرد، «جرج کنان» بود که به عنوان معمار سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد، جایی برای حقوق بین الملل در دستگاه فکری خود و در محاسبات راهبردی و مبانی سیاست خارجی ایالت متحده باقی نگذاشت. (اسلامی، ۱۳۷۹: ۳۵۲)

ب) مبانی عملی قتل هدفمند

کشورهای طرفدار ترور سیاسی، برای تطهیر و مشروع سازی قتل هدفمند اتباع کشورهای دیگر، دلایلی چون: تأمین منافع و مصالح ملی یا اقدامات پیش دستانه یا پیش گیرانه در مقابل حملات آتی طرف دیگر را مطرح می کنند و معتقدند که مقتضیات منافع ملی امروز می تواند تعهدات بین المللی را تحت الشعاع قرار دهد. به عبارت دیگر، مصلحت امروز، منفعت دیروز نیست. یعنی، ضرورت ها و منافع ملی می تواند تعهدات بین المللی را منقلب سازد.

1. Schwarzenberger



این نگرش منفعت طلبانه بهانه‌ای شد تا پس از واقعه مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده به هرگونه اقدامات ناقض اصول و مبانی حقوق بین‌الملل و تعهدات بین‌المللی مبادرت ورزد. پس از آن واقعه، جورج بوش نیز به عنوان یک رئالیست جدید، به مرحله‌ای رسید که دیگر به ارزش ذاتی حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی واقعی نمی‌گذاشت. (klarevas, 2004:4)

خانم رایس، وزیر امور خارجه دولت بوش نیز که از رئالیست‌های دولت محور است، همانند بوش همواره گزینه نظامی را ترجیح می‌داد. به باور برخی، بوش و هم‌فکران دولتی او، رئالیست‌های جدیدی هستند که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به وجود آمدند تا اعتبار چندانی برای قواعد حقوق بین‌الملل قائل نباشند. (klarevas, 2004:6)

دولتمردان ایالات متحده، با تمسک به نظریاتی چون دکترین دفاع پیش‌دستانه^۱ و دکترین دفاع پیش‌گیرانه^۲ (که اگرچه در موازین حقوق بین‌الملل محلی از اعراب ندارند) و با تاسی و تبعیت از تعالیم مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک، مبادرت به فعل فراقضایی قتل هدفمند (چه از طریق نیروهای ویژه و چه پهپادها)، علیه افراد غیر نظامی و نظامی بسیاری در خارج از جریان مخاصمه مسلحانه در کشورهای عراق، افغانستان، سومالی، پاکستان، یمن و شمال آفریقا کرده‌اند. از نمونه‌های اخیر این‌گونه قتل‌های هدفمند، می‌توان به ترور و به شهادت رساندن «سپهد شهید سردار قاسم سلیمانی» و همراهانش در سوم ژانویه ۲۰۲۰ در شهر بغداد توسط پهپادهای آمریکایی اشاره کرد.

البته شایان ذکر است که به لحاظ تتبع تاریخی، دولت آمریکا از قرن نوزدهم تاکنون، هیچ موقع به تعهدات داخلی و بین‌المللی خود عمل نکرده و به بهانه دفاع از مصالح ملی یا تأمین منافع صاحبان ثروت، از اصول اخلاقی و موازین انسان‌محور منحرف شده است. به عنوان مثال، با این‌که در دسامبر سال ۱۸۶۳ میلادی، قانون منع برده‌داری با صدور «اعلامیه آزادی بردگان» توسط «آبراهام لینکلن»^۳، ریاست‌جمهور وقت آمریکا در بحبوحه جنگ‌های داخلی آمریکا^۴ صادر شد، ولی از آن روز تا چند دهه پیش، رفتارهای غیرانسانی علیه سیاه‌پوستان ادامه داشته و هنوز هم برابری نژادی، چندان جاری و ساری نیست. هم‌چنین نقض تعهدات بین‌المللی دولت آمریکا در موارد بسیاری چون: دخالت در کودتای ۲۸

۱. دفاع پیش‌دستانه، دفاعی است که در برابر حمله‌ای قریب‌الوقوع یا در شرف وقوع انجام می‌گیرد.

۲. دفاع پیش‌گیرانه، اقدام نظامی کشوری علیه کشور دیگری است که هدف آن دفع خطر حمله کشور دوم در آینده می‌باشد.

3. Abraham Lincoln (1809-1865)

4. Secession War (1861-1865)



مرداد ۱۳۳۲ با نقض اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، نقض حقوق بشردوستانه بین‌المللی در جنگ ویتنام، حمایت از شبه‌نظامیان دست‌راستی جدایی طلب «کنتراها»^۱ در نیکاراگوئه (نقض اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها) و حمله به عراق و افغانستان، خروج از توافقات بین‌المللی همچون «برجام» قابل مشاهده است که در تحقق همه آنها، تأثیر و رد پای مکتب رئالیسم سیاسی به وضوح هویداست.

رژیم صهیونیستی نیز از دیگر کشورهای است که از همان بدو تولد نامیوم آن در سال ۱۹۴۸، عملاً وقعی به تعهدات بین‌المللی نگذاشته و جامعه بین‌المللی همواره شاهد هتک حرمت موازین حقوق بین‌الملل از جانب آن بوده است. این موارد نقض در اشغال متجاوزانه سرزمین‌های فلسطین اشغالی^۲، کشتار مردم غزه، گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین^۳، ساخت دیوار حائل^۴ و هم‌چنین حملات هوایی مکرر و مستمر به نقاط مختلف سوریه، به‌ویژه مناطق مسکونی به‌صورت هدفمند (در دوران جنگ داخلی در سوریه) با نقض اصل عدم توسل به زور علیه حاکمیت و تمامیت ارضی (مصرح در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد) که بیانگر طرفداری مصرانه این رژیم از نظریه «آنارشسیسم در سیاست بین‌الملل»، که یکی از ویژگی‌های مبرز رئالیسم سیاسی می‌باشد، قابل مشاهده است.

در دهه‌های اخیر نیز، قتل هدفمند فرماندهان و دانشمندان علوم و فن‌آوری هسته‌ای، یکی دیگر از اقدامات سازمان‌یافته رژیم صهیونیستی در جهت تضعیف توان نظامی و علمی کشورهای هدف، از جمله پیشتر مصر و اکنون فلسطین^۵ و ایران است. از منظر رهبران رژیم صهیونیستی، توسعه اقتدار هسته‌ای ایران، خطری بزرگ برای منافع آنان در منطقه محسوب می‌شود؛ لذا با استفاده از مزدوران

1. Contros (1979-1990)

۲. از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ به بعد، شورای امنیت با صدور قطع‌نامه‌های شماره ۲۴۲ مورخ ۱۹۶۷ و شماره ۳۳۸ در سال ۱۹۷۳، اعلام کرد که اکتساب سرزمین از طریق زور که توسط رژیم صهیونیستی صورت پذیرفته، محکوم بوده و باید به سرزمین‌های خود بر اساس توافق‌نامه متارکه جنگ ۳ آوریل ۱۹۴۹ میان اردن و این دولت برگردد که البته این قطع‌نامه‌ها هم مانند سایر تصمیمات شورای امنیت به جهت حمایت هم‌پیمانان رژیم صهیونیستی تاکنون عملی نشده است.

۳. شورای امنیت در قطع‌نامه‌های متعددی از جمله قطع‌نامه شماره ۴۶۵ مصوب ۱۹۸۰، مصرانه خواستار تخریب شهرک‌های یهودی‌نشین موجود و عدم ساخت بیشتر آن شده، ولی متأسفانه تاکنون، اقدام عملی در برابر آن صورت نگرفته است.

۴. دیواری به طول ۷۲۰ کیلومتر به موازات کرانه باختری رود اردن است که اسرائیل از طریق آن، ۵۷/۷ کیلومتر مربع از «خط سبز» (منطقه غیرنظامی) مورد توافق‌نامه ۱۹۴۹ را برای گسترش شهرک‌سازی و کوچ اجباری فلسطینیان از سرزمین‌های خود، از سال ۲۰۰۲ احداث نموده که مورد اعتراض مجامع بین‌المللی و افکار جهانی بوده است.

۵. از موارد کثیر قتل هدفمند رهبران و فرماندهان فلسطینی می‌توان به ترور فتحی شقراقی، احمد یاسین، یاسر عرفات، عماد فایز مغنیه، جهاد مغنیه و بهاء ابوالعطا و همچنین قتل هدفمند دانشمندان هسته‌ای مصری از جمله سمیره موسی (۱۹۵۲)، سمیر نجیب (۱۹۶۷) و یحیی المشد (۱۹۸۰) اشاره نمود. (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۲۸)



خود سعی در ترور محققان علوم هسته‌ای از جمله آقایان دکتر مسعود علی محمدی، مجید شهریاری و مصطفی احمدی روشن کرده‌اند. اخیراً نیز با به شهادت رساندن آقای «محسن فخری‌زاده مهابادی» (۱۳۹۹-۱۳۴۰)، محقق علوم هسته‌ای در ۲۷ نوامبر ۲۰۲۰ توسط عمال موساد در نزدیکی تهران، بار دیگر بر منویات تجاوزکارانه خود مهر تأیید زدند. اگرچه این اقدام تروریستی مذبحخانه از سوی کشورهای متعددی محکوم شد، ولی تاکنون عزم عملی در جامعه بین‌المللی برای مقابله با آن مشاهده نشده، چراکه برخی محکوم‌کنندگان این‌گونه اقدامات، خود سابقه بهتری از مرتکبین نداشته و کارنامه ننگینی در نقض حقوق بشر در طول تاریخ دارند.



نتیجه

در هفتاد سال اخیر، گام‌های ارزنده‌ای در وضع اصول و تعالی قواعد مربوط به حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه برداشته شده که از آن جمله می‌توان به صدور بیانیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، عهدنامه‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی آن (۱۹۷۷) و سایر میثاق‌ها، کنوانسیون‌های جهانی و منطقه‌ای اشاره نمود که هدف تمامی آن‌ها، تضمین حقوق بنیادین بشر از طریق الزام دولت‌ها به آن‌هاست. دولت‌ها هم علی‌الظاهر (prima facie) با قبول تعهدات بین‌المللی، خود را ملتزم به اسناد بین‌المللی مذکور کرده‌اند، ولی آنچه در واقعیت عالم و در اعیان خارجی ظهور و تجلی دارد، آن است که برخی کشورها نه تنها چنین تعهداتی را به اجرا نمی‌گذارند، بلکه با ترفندهای شبه‌حقوقی و سیاسی، سعی در تطهیر و مشروعیت بخشی اعمال مخالف کلیه اصول اخلاقی و موازین بین‌المللی دارند، چرا که در مقام عمل، تنها منافع و مصالح ملی، منطقه‌ای یا جناحی (هم پیمانان) است که در اولویت قرار دارد. در تحلیل مبانی اتکایی این رویکرد متعارض، ما با مکتب رئالیسم سیاسی کلاسیک مواجه می‌شویم که در آن، تحصیل قدرت (نه قانون‌گرایی)، عنصر اصلی در موازنه قوا در جهان است. تنها چیزی که از منظر بانیان این مکتب معتبر و واجد ارزش است، منفعت تعریف شده در چهارچوب قدرت به عنوان مکانیزمی جهت ادراک سیاست بین‌الملل است. مکتب مذکور به چشم حقارت و طفیلی به حقوق بین‌الملل و اصول اخلاقی می‌نگرد و آن‌ها را بازیچه دست پنهان قدرت می‌داند.

رئالیسم سیاسی بر زور و اجبار تکیه دارد و از آن جهت با ایده‌آلیسم که مبتنی بر اخلاقیات و مبانی ماورایی است، در تضاد می‌باشد. از این رو است که می‌توان سنخیت و مودتی مستحکم بین فعل فراقانونی قتل هدفمند و آموزه‌های این مکتب مشاهده نمود؛ چراکه ارتکاب قتل هدفمند فی حد ذاته (ipso facto) ناشی از تخطی از الزامات بین‌المللی و تجاوز به حقوق بنیادین بشر است که مبتنی بر بی‌اعتبار دانستن تعهدات بین‌المللی می‌باشد. از سوی دیگر، مکتب مزبور اعتبار قواعد حقوق بین‌الملل را منوط به تأمین منافع دول قدرتمند می‌داند، یعنی معاهدات بین‌المللی و مقررات سازمان‌های بین‌المللی (از جمله منشور ملل متحد) تا آنجایی وجاهت دارند که در راستای حفظ سلسله مراتب زور مبتنی بر قدرت باشند. بدین جهت می‌توان گفت که نقطه وحدت و ایده مشترک در آن‌ها، کسب قدرت به هر شکل ممکن است. قتل هدفمند به لحاظ مبانی نظری مقوم بر تعالیم مکتب رئالیسم سیاسی (کلاسیک) و به لحاظ مبانی عملی، در راستای اهداف این مکتب است. ثانیاً این فعل،



ابزاری مؤثر در دست طرفداران مکتب مذکور جهت تحقق منویات سیاسی و نظامی آنان در جهان معاصر است. نهایت این‌که، هنگامی که هدف وسیله را توجیه کند و زمانی که تأمین منافع و مصالح اعم از سیاسی، اقتصادی و نظامی، به هر شکل آن جایز شود، جهان با تحقق منویات طرفداران مکتب رئالیسم سیاسی مواجه است که یکی از میوه‌های تلخ این درخت ریشه دوانده در حرص و آرز، تحقق و توجیه قتل هدفمند است. پس، جهان تعریف شده بر مبنای این دیدگاه، جهانی عاری از هرگونه اخلاقیات، عدالت و اصول حقوقی می‌باشد.



منابع

۱. اسلامی، مسعود (۱۳۷۹)، «تعامل حقوق و سیاست بین الملل در عصر جهانی شدن»، فصل نامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲.
۲. ایوانز، گراهام؛ نوام، جفری (۱۳۸۱)، «فرهنگ روابط بین الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، نشر میزان، تهران.
۳. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «حقوق بین الملل عمومی»، نشر گنج دانش، تهران.
۴. علیاری تبریزی، بهاء الدین (۱۳۹۸)، «قتل هدفمند در آیین اصول و مبانی حقوق بین الملل»، فصل نامه پژوهش نامه حقوق بشری، سال پنجم، شماره ۱۸، تهران.
۵. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، «دانش نامه روابط بین الملل و سیاست جهان»، ترجمه علی رضا طیب، نشر نی، تهران.
۶. مالوری، فیلیپ (۱۳۸۳)، «اندیشه های حقوقی»، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگه، تهران.
۷. مک لین، ایان (۱۳۸۷)، «فرهنگ علوم سیاسی»، ترجمه دکتر حمید احمدی، نشر میزان، تهران.
۸. مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، «سیاست میان ملت ها»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، مؤسسه انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
۹. میر محمدی، مصطفی (۱۳۸۹)، «مکتب رئالیسم سیاسی، مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین الملل»، بنیاد حقوقی میزان، تهران.
۱۰. نقیب زاده، احمد (۱۳۷۲)، «واقع گرایی در روابط بین الملل به مثابه هسته مرکزی دیدگاه سنتی»، مجله سیاست خارجی، سال هفتم.
11. Melzer, nil (2008), targeted killing in international law, United Kingdom, Oxford University.
12. klarevas, Louis ,(2004) political Realism: A culprit for the 9/11 attacks, Harvard international review, Vol, 26(23) Fall.
13. Boucher, David (1998), political Theories of International Relations, oxford university press, New York.
14. Rourke, john, t (2001), International politics on the world stage, Eighth Edition, McGraw hill /Dushkin.
15. Baylis, john - Steve ,smith(2005),The Globalization of World pol-



itics, An International to International Relations ,Third Edition ,oxford university.

16. Guzzini, Stefano (1998), Realism in International Relation and International political Economy, Rutledge, First published, New York.

17. Scott, Shirley. v (1994), International Law as Ideology: Theorizing the Relationship between International Law and International politics, Ejlil.

18. Quoc Dinh, Nguyen (1994), Droit International public, Paris.

